

کوششی برای شناساندن سهم ایران در تاریخ

• عسکر بهرامی

تاریخ سیاسی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون، به چاپ رسیده - اثری است که نظر به برخی ویژگی‌هایش در شمار این گروه است.

جین رالف گارثویت^۱، استاد و پژوهشگر مطالعات آسیایی کالج دارتموث انگلستان، پیش از هر چیز برای پژوهش‌هایش درباره‌ی ایل بختیاری شناخته شده است. او در سال ۱۹۶۹ با دفاع از رساله‌اش با عنوان "The Bakhtiyari Khans: Tribal Disunity in Iran" موفق به دریافت درجه‌ی دکتری از دانشگاه «یوسی ال ای» آمریکا شد و پس از آن چندین مقاله و کتاب درباره‌ی روابط حکومت ایران و بختیاری‌ها نوشت. کتاب «خان‌ها و شاهان: تحلیلی مستند از بختیاری‌های ایران» (۱۹۸۳) مهم‌ترین اثر منتشرشده‌ی اوست.^۲ تازه‌ترین اثر او ایرانیان است که به سال ۲۰۰۵م در آکسفورد منتشر شده است. خود گارثویت^۳ این اثر را روایتی می‌خواند از تاریخ ایران از کورش کبیر تا به امروز، یعنی دوره‌ای تقریباً ۲۵۰۰ ساله از تاریخ غنی ایران، و کاری در راستای هدفش از آموزش تاریخ ایران که همانا آشناسازی دانشجویان است با شناخت - و نوعی قدرشناسی از - یکی از بزرگ‌ترین و در عین حال اندک‌شناخته‌شده‌ترین فرهنگ‌های جهان و همراه با تفکر انتقادی درباره‌ی آن.

نویسنده مطالب کتاب را در هشت فصل تنظیم کرده و در هر فصل مباحثی بنیادین و گسترده را به اجمال مطرح ساخته است (و هم از این‌رو خلاصه‌کردن مباحث چنین کتابی موجب بسیار دشوار است و حق مطلب را ادا نمی‌کند). او در فصل نخست، نمای کلی تاریخی و پویایی فرمانروایی در ایران قبیله‌ای را از دوران باستان تا عصر حاضر ترسیم می‌کند و سپس در فصل‌های متعاقب آن، اجزای این نما را در دوره‌های مختلف نشان می‌دهد. فصل نخست با مبحثی درباره‌ی یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مفاهیم تاریخ سیاسی ایران آغاز می‌شود که روشن ساختن آن، روشنگر بسیاری مسائل دیگر است. نویسنده در آغاز این بحث دشواری تعیین مکان و جغرافیای پارس (Persia) اشاره می‌کند؛ نامی که علاوه بر دلالت جغرافیایی، بر قوم ساکن در آن نیز نهاده شده است.

در سده‌ی ششم پیش از میلاد، هخامنشیان پس از ایجاد بزرگ‌ترین قلمروی که جهان تا آن زمان دیده بود، با ایفای نقشی مهم در صحنه‌ی سیاست جهانی، نام سرزمین خاستگاه خود، یعنی پارس، را بر سر زبان‌ها انداختند. از طریق منابع یونانی



■ سیری در تاریخ سیاسی ایران، از شاهنشاهی هخامنشی تا کنون

■ جین رالف گارثویت

■ ترجمه‌ی غلامرضا علی‌بابایی

■ تهران، نشر اختران، ۱۳۸۵ش، ۴۸۰صفحه

تاریخ‌نگاری چندین‌سده‌ای ایرانیان و نیز تاریخ‌نگاری اروپاییان در چند سده‌ی اخیر، اغلب آماج این اتهام قرار داشته که حیات اجتماعی، اقتصادی و به‌ویژه فرهنگی این کشور را تا حد زیادی نادیده گرفته و عمدتاً به تاریخ سیاسی و شرح جنگ‌های خارجی یا داخلی و رویدادهای درباره‌ی پرداخته است. تاریخ‌نگار امروزی هم با پرداختن به تاریخ سیاسی، علاوه بر این اتهام، خود را در موضع اتهامی دیگر، یعنی تکرار و بازگویی تاریخ‌نامه‌های پیشین، قرار می‌دهد و آنچه می‌تواند او را از این ورطه برهاند، همانا دیدگاه نو و تحلیل‌های اوست؛ به‌ویژه اگر بتواند به جای پرداختن تفصیلی به رویدادهای گاه کسالت‌بار، روایتی موجز و در همان حال روشن و تحلیل‌هایی روشنگر در اختیار خواننده قرار دهد و ذهن او را - به جای آکندن از اطلاعات - با آگاهی‌های تاریخی روشن سازد. کتاب ایرانیان: مردمانی آسیایی نوشته‌ی جین رالف گارثویت - که برگردان فارسی آن با عنوان سیری در



در سده‌ی ششم پیش از میلاد، هخامنشیان پس از ایجاد بزرگ‌ترین قلمروی که جهان تا آن زمان دیده بود، با ایفای نقشی مهم در صحنه‌ی سیاست جهانی، نام سرزمین خاستگاه خود، یعنی پارس، را بر سر زبان‌ها انداختند

این نام - به صورت Persis - در غرب شناخته شد و در آن‌جا، زان پس، برای نامیدن کشوری به کار رفت که مردمان و نیز حکومت‌هایش از چند سده بعد (از روزگار ساسانی) آن را ایران خواندند. سرانجام در اوایل سده‌ی حاضر شمسی، حکومت وقت ایران (پهلوی اول)، فرمانی صادر کرد تا از آن پس در مکاتبات رسمی و دیپلماتیک نام «ایران» جای‌گزین پارس (و درواقع Persia) شود. به گفته‌ی نویسنده، از پی این تغییر، نام پارس در میان خود ایرانیان هم کمابیش متروک و مطرود شد. اما پس از انقلاب اسلامی، مهاجران ایرانی در غرب، که از همراه شدن نام ایران با برخی پدیده‌های سیاسی ناخشنود بودند، برای زدودن این ارتباط، کوشیدند نام پارس را بار دیگر احیا کنند؛ زیرا از سوی دیگر، این نام شکوه و فرهنگ باستانی را هم بیشتر می‌نمایاند.^۴ نویسنده می‌افزاید که نام پارس امروزه رواج و کاربرد چندانی ندارد و - جز در انگلستان و یا برای اشاره به ایران باستان - به‌ندرت برای نامیدن ایران به کار می‌رود.^۵ خود او نیز در آغاز کتاب برای روشن کردن برخی بحث‌ها هر دو نام را - و گاه حتی با هم - می‌آورد و در ادامه تنها همان نام ایران را به کار می‌برد. نویسنده در ادامه، چکیده‌ای از جغرافیای ایران را - و درواقع آن چه نجد ایران خوانده می‌شود - می‌آورد؛ این جغرافیا مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده‌ی حیات اقتصادی و اجتماعی این سرزمین بوده و بر تحولات بعدی آن تأثیر بسیار گذاشته است. به نوشته‌ی گارثویت «مهم‌ترین عامل درازمدت در تاریخ ایران، سازگاری انسانی با نجد ایران، همراه با توسعه‌ی کشاورزی، شیان‌کاری، چادرنشینی شبانی و جوامع شهری بود» (ص ۳۸). دو نوع اصلی حیات اجتماعی - یعنی کشاورزی و شبانی (چادرنشینی یا همان عشایری) - تفاوت‌هایی داشتند که در سازمان فرهنگی و اجتماعی آن‌ها بروز یافت، گو این‌که هر دو پایه‌ی مشترکی در تولید و سازمان آن داشتند. نکته‌ی مهم دیگری که نویسنده اشاره می‌کند این است که این عشایر، علاوه بر نقش حیاتی‌شان در اقتصاد، در تاریخ سیاسی ایران نیز مؤثر بوده‌اند و این نقش، نتیجه‌ی غایی تشکیلاتی بود که آنان در آغاز برای محافظت از منابع خود (آب و مرتع) به وجود آورده بودند.

نویسنده سپس به باستان‌گرایی روشنفکران ایرانی در سده‌ی نوزدهم و سپس حکومت پهلوی، در سده‌ی بیستم، می‌پردازد که به نوشته‌ی او این جریان بر چگونگی نگرش پژوهشگران ایرانی و غربی تأثیر گذاشت و نتیجه این شد که اکنون گذشته‌ی باستانی، به سبب گره خوردنش با حکومت پهلوی، مابه‌ی نفرت شده است.

از سوی دیگر، هم‌چنان که نویسنده اشاره می‌کند، نوع حکومت ایرانی هم که از دیرباز با ایران و هر آن‌چه ایرانی بود، در هم تنیده شده بود، پیوسته در نظر یونانیان بیگانه می‌نموده است و غریبان امروزی هم به شیوه‌ی یونانیان به بیان عقاید خود درباره‌ی ایران و حکومت آن، چه پهلوی و چه جمهوری اسلامی، می‌پردازند.

در ادامه، نویسنده «نمای کلی فرهنگ سیاسی» را می‌شناساند که روزگاری در بستر کیش زردشتی و سپس اسلام شکل گرفته است. این فرهنگ و شیوه‌ی فرمانروایی، تعامل بسیار با جامعه‌ی ایرانی داشته که بر کشاورزی و دامداری استوار بوده است و هم از این رو نویسنده به توصیف ویژگی‌های زندگی شبانی و شرح مفاهیمی چون قبیله و خودمختاری آن می‌پردازد و در این راستا می‌کوشد پاره‌ای برداشت‌ها و دیدگاه‌های نادرست - از جمله یکی انگاشتن خودمختاری با آزادی‌خواهی و مساوات‌طلبی را در قبایل ایرانی - نقد و تصحیح کند.

نویسنده، با انتقاد از برخی تاریخ‌نگاران که واژه‌ی «قبیله» را

نویسنده تا جای ممکن به بررسی انتقادی منابع نیز پرداخته است. او به تأثیر دیدگاه‌های یونانی بر تاریخ‌نگاری عصر هخامنشی اشاره می‌کند و از جمله یادآور می‌شود که با پژوهش‌های جدید، به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م، نظریات یونانی پذیرفته شده درباره‌ی ایران باستان زیر سؤال رفته است. یکی از این موارد که نویسنده در مبحث هخامنشیان یادآوری می‌کند، داوری منابع غربی درباره‌ی کمبوجیه است: این تصور که کمبوجیه‌ی جبار و مستبد، برخلاف پدرش کوروش، نسبت به فرهنگ و سیاست محلی کشورهای مقهور بی‌تفاوت بود، زائیده‌ی ذهن هرودت است؛ درحالی که منابع مصری به جامانده از آن روزگار - از جمله کتیبه‌ی تندیس‌ی مصری - نشان می‌دهد که او به خدایان این سرزمین احترام می‌گذاشته و - مانند کوروش در بابل - برای برقرار ساختن دوباره‌ی نظم، از وجود بزرگان بومی استفاده کرده است (ص ۸۱).

دارای یک معنای ثابت می‌انگارند و تنها معنای اجتماعی آن را در نظر می‌آورند، به بررسی جامع‌تر اصطلاح قبیله و کارکردهای آن می‌پردازد. از نظر او «واژه‌ی قبیله به‌تنهایی طیفی از فعالیت‌های بالقوه‌ی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و سازمان واحدهای گله‌دار خانواده‌محور تا امپراتوری را دربرمی‌گیرد. نگاه تاریخ‌نگاران به قبیله، از حیث جامعه‌ی شهری و حکومت معمولاً منفی است. به بیان دیگر، از دیدگاه منابعی است که خود آنان معمولاً ضدقبیله‌ای هستند». وجه تمایز قبیله از جامعه‌ی یک‌جانشین، خودمختاری آن است و از این رو - از منظر جامعه‌ی یک‌جانشین - قبیله را نمی‌توان مهار کرد، قابل اعتماد نیست و در پی منافع خویش است (ص ۵۴).

نویسنده بررسی فرهنگ سیاسی ایران را با هخامنشیان آغاز می‌کند که نخستین شاهنشاهی یا به تعبیر غربی آن، امپراتوری ایرانی بود. این امپراتوری چند منطقه و کنفدراسیون را دربرداشت. کنفدراسیون در این‌جا برای نامیدن مجموعه‌ای متشکل از چند فدراسیون (مجموعه‌ای از ایلات و قبایل) به کار می‌رود که «از لحاظ ساختاری دارای اهداف بلندمدت سیاسی و اقتصادی است و رؤسای آن از استقلال کمتری نسبت به فدراسیون برخوردارند» (صص ۴۶ و ۱۵ و ۱۶). هر یک از کنفدراسیون‌های تشکیل‌دهنده‌ی این امپراتوری «دارای دیوان‌سالاری، ارتش و هویت‌هایی مستقل بودند و البته همگی در درون ساختار دیوان‌سالاری و نظامی شاهنشاهی جای داشتند». هخامنشیان پیش از دست یافتن به مقام «شاه‌شاهان» یا شاهنشاه، رهبران فدراسیونی بودند که در زادبومشان، یعنی پارس، کنفدراسیونی را ایجاد کرده بودند و با عنوان شاه بر آن فرمان می‌راندند. به اعتقاد نویسنده، تا پیش از رضاشاه پهلوی، این نظام کمابیش وجود داشت و وجود دیوان و نیروی نظامی تقریباً مستقل فدراسیون‌ها و کنفدراسیون‌ها، مانع انحصار قدرت در مرکز می‌شد. اما همین وضعیت به ناکارایی حکومت می‌انجامید. «حکومت در ایران به لحاظ تاریخی بهره‌کش ولی ناکارآمد بود»، انتظار چندانی از آن نمی‌رفت و خدمات زیادی هم برای مردم انجام نمی‌داد. «ناکارایی حکومت در به دست آوردن درآمدهای اضافی، در ارتباط با خودمختاری محلی و منطقه‌ای بود و ضمناً این خودمختاری را تقویت می‌کرد. حکومت قدرت را از طریق زور در اختیار داشت، ولی در یک چهارچوب اخلاقی مشروعیت می‌یافت و جامعه را همان‌گونه که بود می‌پذیرفت... در دوره‌های متأخرتر تاریخی - احتمالاً در دوره‌های پیش از آن نیز - یک بدگمانی گسترده به حکومت متمرکز، به‌رغم یک جهان‌بینی آرمانی و اخلاقی که موجودیت آن را ضروری می‌دانست، وجود داشت» (ص ۴۷).

نویسنده درباره‌ی اهمیت نظام شبنانی و نقش آن در فرهنگ سیاسی آن بار دیگر بر این نکته تأکید می‌ورزد که همه‌ی حکومت‌های ایران تا پیش از سده‌ی بیستم - البته به‌جز سلوکیان - برخاسته از میان قبایل شبنانی یا دست‌کم کنفدراسیون‌هایی متشکل از این گونه قبایل بودند. «برخی از این کنفدراسیون‌ها بومی ایران

بودند، مانند هخامنشیان، ساسانیان، صفویان و قاجاریه، و برخی دیگر، مانند سلجوقیان و ایلخانان مغول از آسیای مرکزی به ایران سرازیر شدند. چرخه‌ی تاریخی سرنگونی حکومت به دست قبایل شبنانی و مهاجرت این اقوام در پی جنگ و پیروزی، الگویی اساسی در تاریخ ایران است» (ص ۴۹).

دیدگاه‌ها و تحلیل‌های نویسنده از جمله در این باره جالب است که تا دوره‌ی قاجار اتکای حکومت‌ها بر نیروی نظامی قبیله‌ای و محافظه‌کارانه بود؛ اما ناکارآمدی این نیرو در برابر ارتش سازمان‌یافته و مسلح به توپ روسیه‌ی تزاری، موجب بروز تغییراتی بنیادین شد. با این همه، اصلاحات در ایران در بسیاری از زمینه‌ها قرین موفقیت نبوده است. شرح و بررسی این ناکامی‌ها از دوره‌ی قاجار تا دوره‌ی حاضر هم از دیگر مباحثی است که نویسنده در بخش عمده‌ای از کتاب بدان می‌پردازد. نویسنده در گزارش خود گاه احساسات همدلانه‌ی خود با ایران و ایرانیان را هم بروز می‌دهد. مثلاً می‌نویسد: «صرف نظر از این که ایران به عنوان یک مکان جغرافیایی در کجای این ربع مسکون واقع شده است، عشق به این سرزمین قدمتی طولانی‌تر از ظهور ملی‌گرایی مدرن دارد و درواقع با هخامنشیان آغاز می‌شود. سرزمین ایران با وسعت، تنوع و زیبایی‌اش هرگز از اذهان محو نمی‌شود (ص ۳۷)».

چند نکته درباره‌ی ترجمه‌ی فارسی کتاب

گسترده‌ی دامنه‌ی موضوع کتاب از یک سو و گزیده‌گویی نویسنده و تحلیل‌های گاه پیچیده‌ی او از سوی دیگر، به خوبی نشان می‌دهد که مترجم با چه دشواری‌هایی روبه‌رو بوده است. نتیجه‌ی کار مترجم گواه آن است که در برگردان اثر تلاش بسیار به خرج داده است. کار، به‌ویژه در گزینش برابره‌های مناسب برای اصطلاحات، تا حد زیادی رضایت‌بخش است، اما کاستی‌هایی نیز در آن راه یافته است که ویرایش و بازنگری مواردی را ضروری می‌نماید. به مواردی از کاستی‌های اثر، با ذکر یک یا چند نمونه از هر مورد، اشاره می‌شود.

■ جمله‌ی نامفهوم:

- با توجه به آن که قبایل شبنانی نوعاً سواره و مسلح بودند، خودمختاری قبیله‌ای از خودکفایی برخوردار بود. البته آن‌ها چه از طریق یورش، که یکی از جنبه‌های اقتصاد آن‌ها به شمار می‌رفت، و چه به عنوان جنگ‌جویان - اعم از مدافع یا مهاجم - وارد صحنه‌ی تاریخ شدند (ص ۵۵).

- نبرد کیهانی و دوگانه بین خیر و شر [؟] (ص ۵۹).

■ برخی نام‌های خاص درست ضبط نشده یا به دو صورت آمده است:

- کامیار عابدی (ص ۱۹)؛ درست: کامیار عبیدی.

- دیوید استروناچ (ص ۱۹)؛ درست: استروناخ.

- تل مالیان (ص ۷۰)؛ درست: تل ملیان.

- آکدیان (ص ۷۱)؛ درست: آکدیان.

- خشایارشا (جاهای مختلف)؛ درست: خشیارشا.



- دروو نیومن (ص ۱۹)، درو نیومن (ص ۲۰).

■ برگردان نادرست اصطلاحات و عبارات‌ها:

- در عبارت «... فارسی باستان، مادی و بابلی...» (ص ۴۲)، به جای مادی، «ایلامی» درست است.

- نقش‌های برجسته (ص ۶۹): درست: نقش برجسته‌ها

- زبان فارسی یک زبان... (ص ۷۱): درست: فارسی باستان...

- واژگان (جاهای مختلف): درست: واژه‌ها (توضیح آن که صورت جمع «واژه»، «واژه‌ها» است و «واژگان» اسم مجموعه است و به معنای مجموعهٔ واژه‌ها، قاموس).

- خزانه و قلعه (ص ۷۲): درست: خزانه و بارو/استحکامات

■ نادرستی ویرایشی:

- ... عقد معاهده بست (ص ۷۰).

- راستی آزمایی [؟؟] (ص ۷۵).

- با این وجود (جاهای مختلف): درست: با وجود این.

■ «یادداشت‌ها»ی مربوط به هر یک از فصل‌ها یک‌جا در پایان کتاب آمده است. این یادداشت‌ها علاوه بر ارجاع به منابع، گاه توضیح پاره‌ای نکات را هم دربردارد که متأسفانه به فارسی

ترجمه نشده‌اند.

■ توضیح مترجم در پانوش‌ها گاه چندان روشن‌گر نیست و حتی نادرست است. چند نمونه:

- «بنا به اعتقاد زرتشتیان، زرتشت پس از هزار سال، در قالب سوشیانت ظهور و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد» (ص ۹۷). درست: در سه هزار سال پس از ظهور زردشت، بر سر هر هزاره، از نطفه‌ی او فرزندی زاده خواهد شد که - هر یک با نامی، و همگی موسوم به سوشیانس/سوشیانت (به معنای «سودرسان در آینده») - زمینه را برای پایان جهان و پیروزی فرجامین نیکی بر بدی مهیا خواهند ساخت.

- توضیح «دینکرد» (ص ۱۸۱) هم نارساست و هم پاره‌ای نکاتش نادرست: «کتابی راجع به مسائل دینی و عادات و رسوم و سنت‌ها و تاریخ ادبیات مزدیسنا به زبان پهلوی در ۹ جلد. این کتاب بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کتاب پهلوی است که در عهد خلافت مأمون تألیف شده است.» موجزترین و رساترین عبارت برای معرفی مندرجات این اثر همان عبارت مشهور «دانشنامه‌ی دین زردشتی» است. به کار بردن کلمه‌ی «جلد» چندان مناسب و متداول نیست؛ «کتاب» بهتر است. مثلاً می‌نویسند: «کتاب ششم دینکرد». و سرانجام این که در سده‌ی سوم هجری این کتاب «تدوین نهایی» شده است و شخص مدون آن، اثر را تألیفی از روزگار ساسانی می‌داند. ضمن آن که توضیح پایانی مترجم این گمان را ایجاد می‌کند که در دوره‌های پیش و پس از مأمون هم کتاب‌هایی به همین اندازه مهم و بزرگ تألیف شده است، که البته چنین نیست.

- توضیح «مغ» (ص ۱۸۱) مأخذی ندارد و چندان درست نیست. «به زبان بومی» یعنی چه؟ این نام اوستایی است و در اصل، یعنی اهل قبیله‌ی مغان مادی (پیش از ظهور زردشت). مغ بعداً نام عمومی روحانیان زردشتی شد و در فارسی میانه به صورت

«موبد» درآمد.

- مهر نرسی (ص ۱۸۵): درست: مهر نرسی.

■ در برگردان فارسی اثری درباره‌ی تاریخ ایران، رسم بر آن است که مترجم تاریخ‌های مربوط به سده‌های پس از ورود اسلام و به‌ویژه خود سده‌ها را از میلادی به برابر هجری آن برمی‌گرداند و جای‌گزین میلادی می‌کند یا دست‌کم در کنار آن می‌آورد. ضمن آن که آوردن «ب.م.» برای نشان دادن سال‌های پس از میلاد هم چندان رایج نیست و معمولاً به «م» اکتفا می‌شود. پیشنهاد می‌شود که مترجم در چاپ‌های بعدی این کاستی را جبران کند.

■ در متن اصلی، فهرستی از منابع برای مطالعه‌ی بیشتر (Further Reading) آمده که در برگردان فارسی حذف شده است. این فهرست هم می‌تواند به کار پژوهشگران بیاید.

پی‌نوشت‌ها:

1 Gene Rulf Garthwaite

۲ برخی نوشته‌های گارثویت:

"The Bakhtyâri Khans, the Government of Iran and the British, 1846-1915." The International Journal of Middle East Studies, Vol. 3, No. 1, 1972, pp. 2444-.

"The Bakhtyari Ilkhani: An Illusion of Unity," The International Journal of Middle East Studies, Vol. 8, No. 2, 1977, pp. 1451-60.

"Pastoral Nomadism and Tribal Power," Iranian Studies, vol. 11, 1978, pp. 173-197.

Khans and Shahs: a Documentary Analysis of the Bakhtiari in Iran, Cambridge, 1983.

The Persians (Peoples of Asia), Blackwell's, Oxford, 2005.

دو اثر او به فارسی ترجمه و منتشر شده است:

- بختیاری در آئینه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی مه‌راب امیری، تهران، سپه‌نند، ۱۳۴۵ش (چاپ مجدد: ۱۳۷۵ش)؛

- تاریخ سیاسی، اجتماعی بختیاری؛ با استفاده از اسناد منتشرنشده‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس، ترجمه و حواشی مه‌راب امیری، تهران، سپه‌نند، ۱۳۷۳ش.

۳ به نقل از صفحه‌ی شخصی گارثویت در اینترنت، به این نشانی:

<http://www.darthmouth.edu/~history/faculty/garthwaite.html>

۴ و گویا همینان هم واژه‌ی Farsi را - برای نامیدن زبان ما - جای‌گزین صورت درست و مشهور Persian کرده‌اند.

۵ همین‌جا باید اشاره کرد که به کار بردن صورت Pars برای نامیدن ایران و از جمله صفت برساخته از این نام، یعنی Persian که علاوه بر پارسی (قوم/اهل پارس و با اتساع معنا: ایرانی) برای زبان فارسی نیز به کار می‌رود - گاه موجب بروز خطاها و کژفهمی‌هایی شده است. نمونه‌ی جالب آن عنوان کتابی از بانو آن لمتن (میس لمتن مشهور) است با عنوان Three Persian Dialects که به بررسی سه گویش ایرانی اختصاص دارد و گاه آن را به «سه گویش فارسی»!! برگردانده‌اند.